

**MARVEL**

**1**

LGY#723

**AARON  
RIBIĆ  
SVORCINA**

# THOR



**JASON AARON & ESAD RIBIĆ REUNITE  
FOR THE CONCLUSION OF THE THOR  
STORY SEVEN YEARS IN THE MAKING!**

# KING THOR



## THE GIRLS OF THUNDER

TOGETHER WITH THEIR GRANDFATHER, KING THOR, THE SISTERS FRIGG, ELLISIV AND ATLI HAVE WORKED TO REVITALIZE THE ONCE-DEAD EARTH OF THE FAR FUTURE. BUT EVEN THOUGH LIFE ON MIDGARD IS FLOURISHING ONCE AGAIN, THE REST OF THE UNIVERSE SEEMS TO BE DYING. WHILE THE GODDESSES SEARCH FOR ANSWERS...



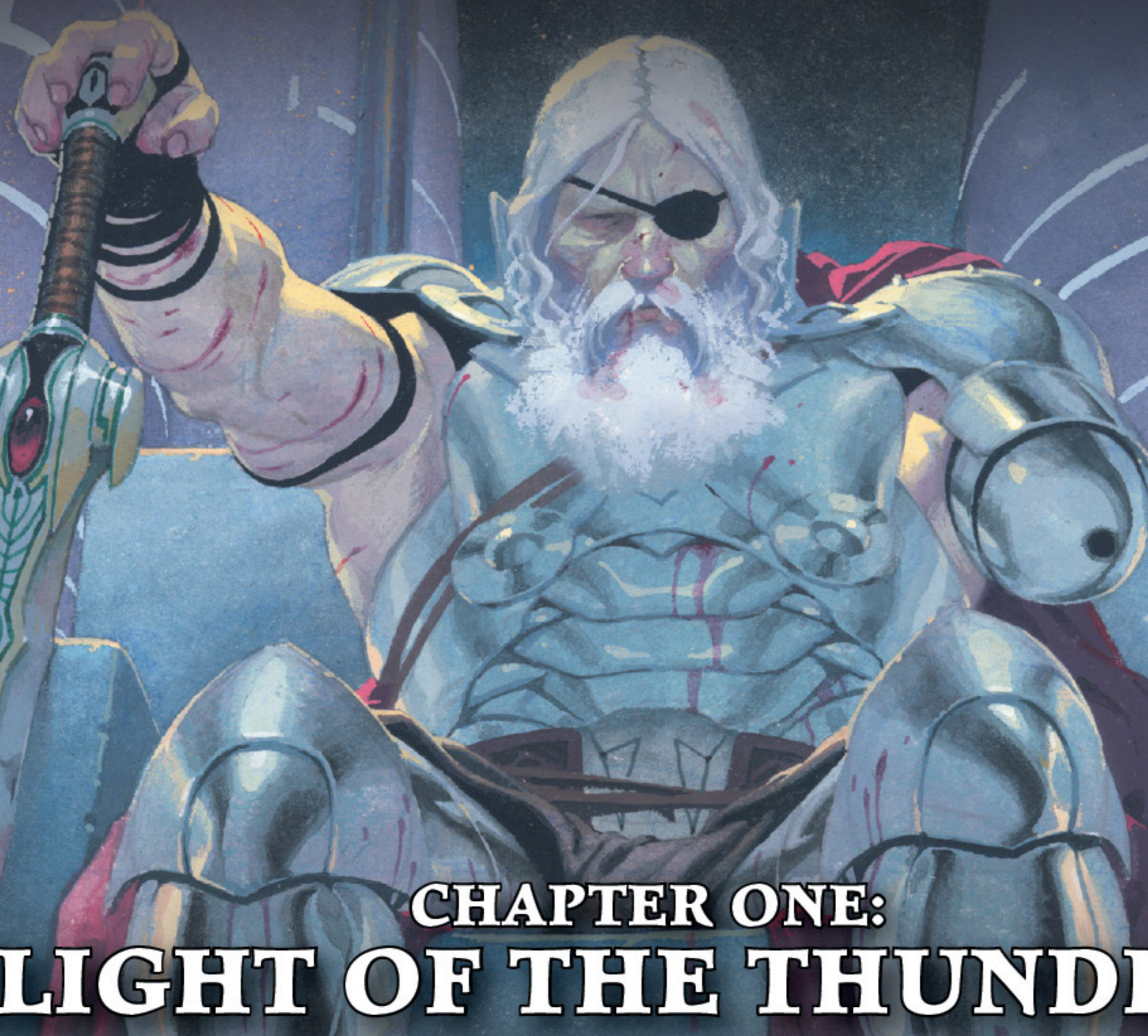
## KING THOR

...THEIR GRANDFATHER FACES THE FIGHT OF HIS VERY LONG LIFE. EONS AGO, HE FACED AN ENEMY NAMED GORR, WIELDER OF AN ANCIENT FORCE CALLED THE ALL-BLACK—BORN OF THE GOD KNULL AND FORGED IN THE FIRE OF A CELESTIAL. AFTER GORR'S DEATH, THE ALL-BLACK SPENT EONS HIDING OUT, FIRST IN GALACTUS, THEN IN EGO THE LIVING PLANET. NOW AT LAST IT HAS FOUND THE ULTIMATE HOST: THOR'S BROTHER LOKI. AND SO THE TRICKSTER GOD CARRIES A NEW TITLE...



## LOKI THE ALL-BUTCHER

...AND HE'S HERE TO END THE UNIVERSE.



## CHAPTER ONE: "TWILIGHT OF THE THUNDER GOD"

**JASON AARON**  
writer

**ESAD RIBIĆ**  
artist and cover

**IVE SVORCINA**  
color artist

**VC's JOE SABINO**  
letterer

**JAY BOWEN**  
logo

**ADAM KUBERT & MATTHEW WILSON; LUKE ROSS & FRANK D'ARMATA; GERARDO ZAFFINO**  
variant cover artists

**SARAH BRUNSTAD**  
assistant editor

**WIL MOSS**  
editor

**C.B. CEBULSKI**  
editor in chief

**JOE QUESADA**  
chief creative officer

**DAN BUCKLEY**  
president

**ALAN FINE**  
executive producer

**THOR created by STAN LEE & JACK KIRBY**

از خرده های سفال خلقت ساخته شد  
و شراره هایی از اولین خورشید آن  
را برافروخت.

اربابان سپیده دم آن را برافراشتند.  
پدران خدایان عهد قدیم، تا محلی باشد  
برای معاشرت الهی و دانش مقدس.

بمدت میلیاردها سال تالارهای  
آن پر بود از خدایانی که از چهار گوشه  
واقعیت ها دور هم جمع می شدند. و  
آسمان ها جایی بود مملو از زندگی و  
شگفتی و وعده ای بینهایت  
برای خوبی ها.

ولی الان جهان هستی  
داشت در خود فرو می ریخت  
و خس خس کنان نفس های  
آخر خود را می کشید...

جوهره آسمانی آن در حال فساد بود.  
ستاره هایش به گوی هایی سیاه تبدیل  
شده بودند و رگ های کهکشانی اش  
بی حرکت و عاری از خون  
شده بودند.

و در تمامی شهر آمنی پوتنس  
تنها یک خدا بود که شاهد  
پایان شکننده و لرزان هر  
آنچه بود که وجود داشت.

ولی امروز او  
ملاقات کننده داشت.

این محل بوی  
مرگ می ده، خواهران.  
مرگی که سرگرم کننده  
نیست.



بوی مرگ  
سرگرم کننده  
هم هست؟

آره، مثل  
زمانی که خون  
چهنده ترول برف در حال  
بارش رو آب می کنه. ولی  
این... یه نوع مرگ در حال  
فساده.

خدایان، امیدوارم  
قبل از اینکه پیر  
بشم، بمرم.

ما نباید  
اینجا باشیم.



دارم فکر می کنم  
که در مورد آخرین  
بخش شاید حق با  
آتلی باشه.

می دونم امیدوار بودی که  
این "محل" گردهمایی خدایان  
احتمالا جواب هایی رو داشته  
باشه، الی، ولی اینجا  
چیزی نمونده.

این نمی تونه درست  
باشه فریگ. حکمت تمام  
دوران در این محل  
نگهداری می شده.

این بزرگترین  
کتابخانه در تاریخ  
دانش الهی است. این...



...تالار تمامی  
علوم بود.

آره، خوب  
حالا یه مشت کتاب  
در حال فساد که بوی  
مردار در حال فساد  
می ده.

بیایید  
بریم.



الی... من متأسفم، ولی ما باید برگردیم آنگارد.

ما باید برای جنگی که می‌دونیم در راهه آماده بشیم.

خیلی چیزها در سراسر جهان از دست رفته. زندگی چطور می‌تونه ادامه داشته باشه وقتی خدایان هم نمی‌تونند بقا داشته باشند؟

می‌تونم این سؤال رو جواب بدم.



نه.

قراره همه چیز از بین بره.

تا آخرین ذره حیات.



ولی بعد... من هم همین حالت رو داشتم خیلییی وقت پیش. و الان اینجام.

من هنوز زنده‌ام... مکه نه؟

اگه نبودم، بهم می‌گفتید؟ چون من می‌گفتم... می‌خوام بدونم.



عالی شد.  
یه مرد دیوانه  
پیدا کردیم.

تو... یکی  
از کتابدارهای اعظم  
هستی؟

او تا  
می تونست کتاب ها  
رو زنده نگه داشت. و وقتی  
دیگه نتونست خودشو تغذیه  
کنه، من این کار رو براش  
انجام دادم. فقط به مدت  
چند میلیون سال.

اون دوست  
من بود. چه علاقه ای  
به این موضوع داشت  
چه نداشت.



اسم من  
شادراکه، خدای...  
خدای...

متأسفانه  
نمی تونم به یاد  
بیارم که در اون زمان  
خدای چی بودم. شاید  
خدای چیزهای فراموش  
شده.

می دونید که  
یه زمان... ده قلمرو  
وجود داشته؟ ولی الان  
تقریبا همه اونها به خاکستر  
تبدیل شدند؟ درست  
مثل خدایان.

زمان کاری  
کرد که گور قصاب  
خدایان نتونست.



خدایان. ما به  
همین خاطر اینجایم.  
امکان نداره همه اونها  
از بین رفته باشند. می تونی  
بهمون بگی چطور می تونیم  
اونهایی که باقی موندند  
پیدا کنیم؟ هر کسی که بتونه  
به همراه ما در برابر چیزی  
که می دونیم داره میاد  
ایستادگی کنه.

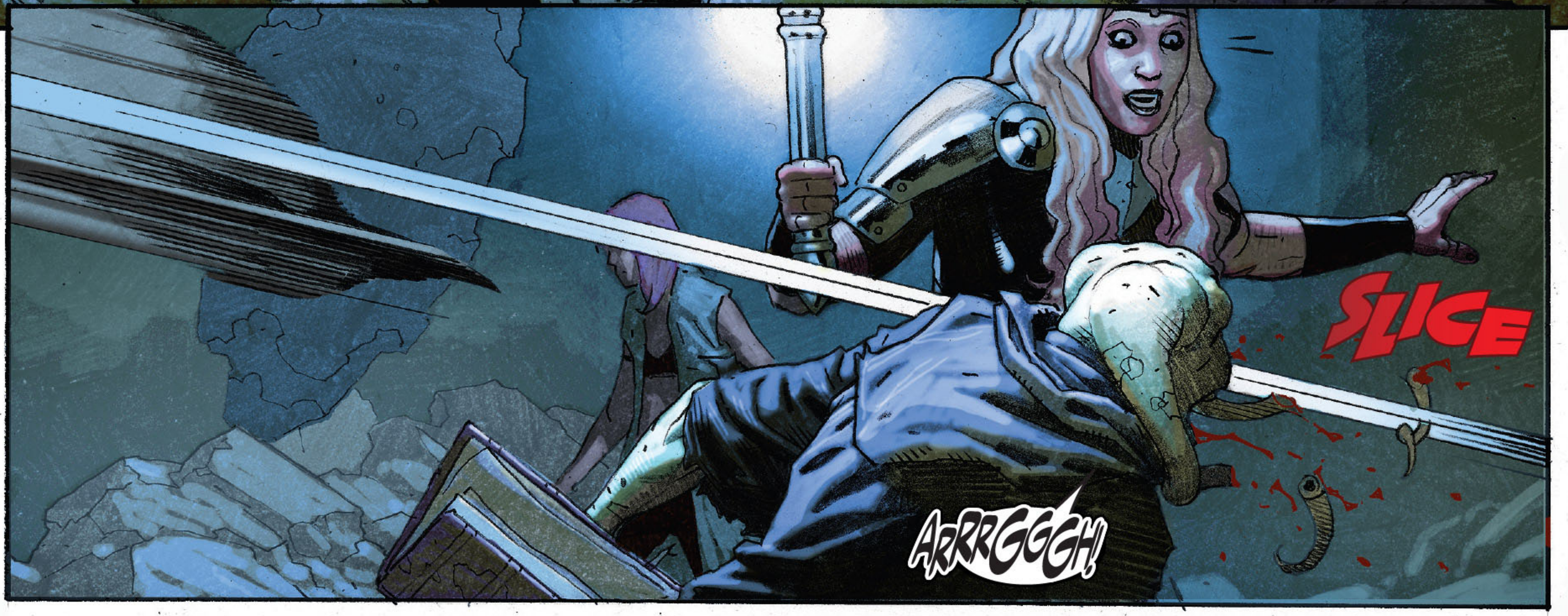
آره، می دونم  
برای چی این همه  
راه از آزگارد تا اینجا  
اومدید بانوان جوان  
طوفان.



از کنال به  
کور و ثور و بعد به  
گلاکتوس و ایگو  
منتقل شد.

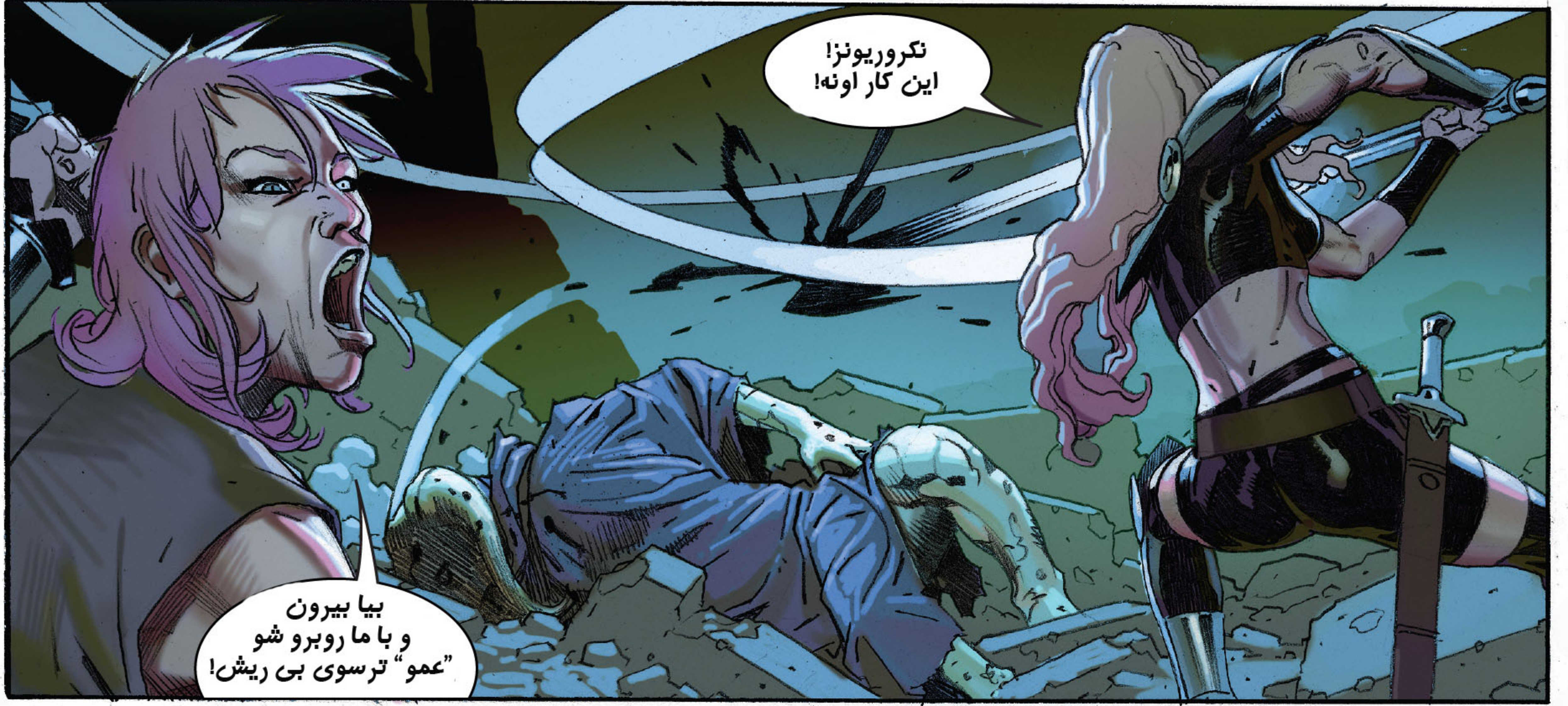
و حالا...  
با اقمار الماسی آگوگو  
سیاهی مطلق، نکروس ورد  
رفته به...

نه!



SLICE

ARRRRGGGH!



تکرور یونزا  
این کار اونه!

بیا بیرون  
و با ما روبرو شو  
"عمو" ترسوی بی ریش!



شادراک، من از قدرتی که  
اون داره مطلع هستم. من  
داستان های کهن کنال رو خوندم.  
من کارهایی رو که گور انجام  
داد، با چشمهای خودم دیدم.  
ما باید راهی برای کمک  
به پدر بزرگمون پیدا  
کنیم و گرنه...

نه، شما  
داستان رو نمی دونید  
شاهزاده های جوان  
طوفان. تمام داستان  
رو نمی دونید  
چون...



چون هنوز بطور کامل خودشو به  
نگارش در نیاورده. خدایان  
به داد ما برسند. این  
آخرین فصل...

THE SAGA  
OF THE GOD  
BUTCHER

...به لوکی  
تعلق داره!

برادران.

دشمنان فانی  
از زمانی که زمان هم  
به یاد ندارد.

جنگ هایی که آنها  
داشته اند، بی شمار است.

ولی هرگز  
چنین نبوده.

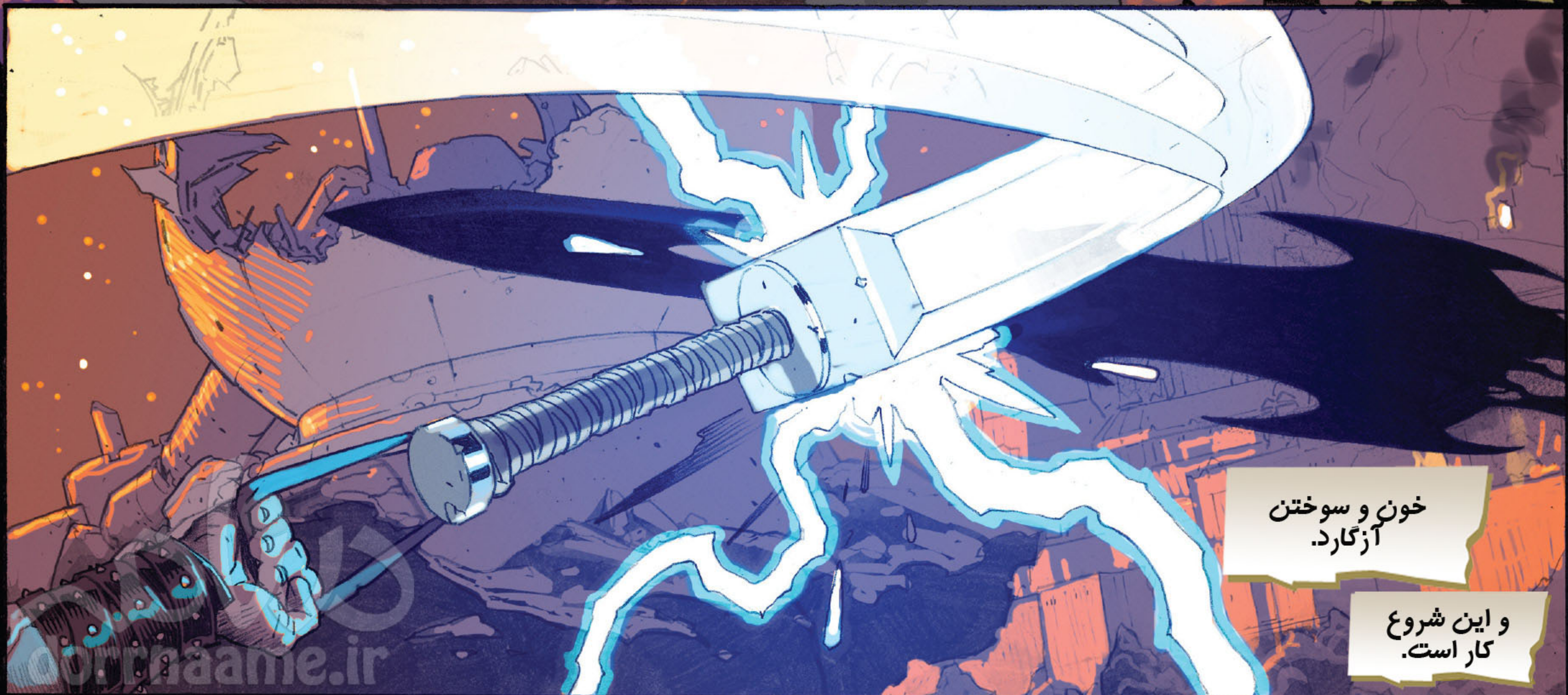
هرگز معارضة قدرت  
به این شدت نبوده.

وقتی قصاب مطلق و بی رقیب با  
پادشاه طوفان ثابت قدم روبرو می شود  
توقع چه اتفاقی را باید داشت؟

خون ریزی، این اتفاقی  
مورد توقع است.

خون و سوختن  
آزگارد.

و این شروع  
کار است.







الان پشیمونی که چرا آخرین باری که فرصتت رو داشتی منو نکشتی، ثور؟

چیکار کردی هیولا؟ آژگارد...



تو فکر می کردی منو می تونی منو تا ابد تو به سیاهچال ماسپلایم که پر از افعی های آتشیینه، به بند بکشی؟ ولی من همه اونهارو خوردم تا رها بشم.

انقدر خوردم تا درونم سوخت و اشکهام به زهر تبدیل شد. من راه خودم رو به سمت تو اینطوری باز کردم. در مسیر خودم حتی دنیایی رو بلعیدم. یک دنیای جادویی. پس حالا...



GRRGGH!!!

پس حالا من لوکی خدای دنیای جادو هستم. لوکی، پایان آژگارد. پایان همه چیز که با تو شروع می شه برادر ثور!



**BOOM**

پدر آژگارد ثور به واقعیت کلمات لوکی واقفه. او می داند که علیرغمه نتیجه این رویارویی های طوفانی...

...جهان محکوم به فناست.

ثور از دنیاهای مرده و در حال مرگی عبور داده شد که در کل جهان هستی پخش شده بودند. او تمامی معدود دنیاهایی را که ذره ای حیات در آنها باقی مانده بود، می شناخت.

و او می داند که این دنیا از آن دنیاها نیست.

و او اصلاً نمی داند که بعد از آن باید چه کار کند.

پرواز کن میولنیر! به نزدیک ترین ستاره ای که هنوز در حال سوختن است پرواز کن!

پتک تو هیچ یار و یآوری نخواهد یافت برادر! چون کسی در این پهنا خشک از وجود نیست!

GAAGH!



آزگارد سقوط کرده. دیگه خدایی وجود نداره.

و نوه های عزیزت زیر تیغ دشمنان دارند جون می دن حتی همین الان که...



نیروی ثور دیگه کافی نیست. همونطور که در برابر گور کافی نبود. پدر خدایان اینو می دونه.

برای شکست دادن اون قصاب سه تا ثور لازم بود و گور قبل از اینکه تحت تأثیر ماده تاریک قرار بگیره یه فانی بود. در حالیکه لوکی...



...لوکی از نسل خدایان هست و با اونها رشد کرده...و از بدو تولد در معرض انرژی تاریک بوده.

تو پتک خودت رو پرتاب کردی تا از کنار یه ستاره بگذره و اونو بسوزونه. تو فکر می کنی آتیش می تونه منو متوقف کنه؟



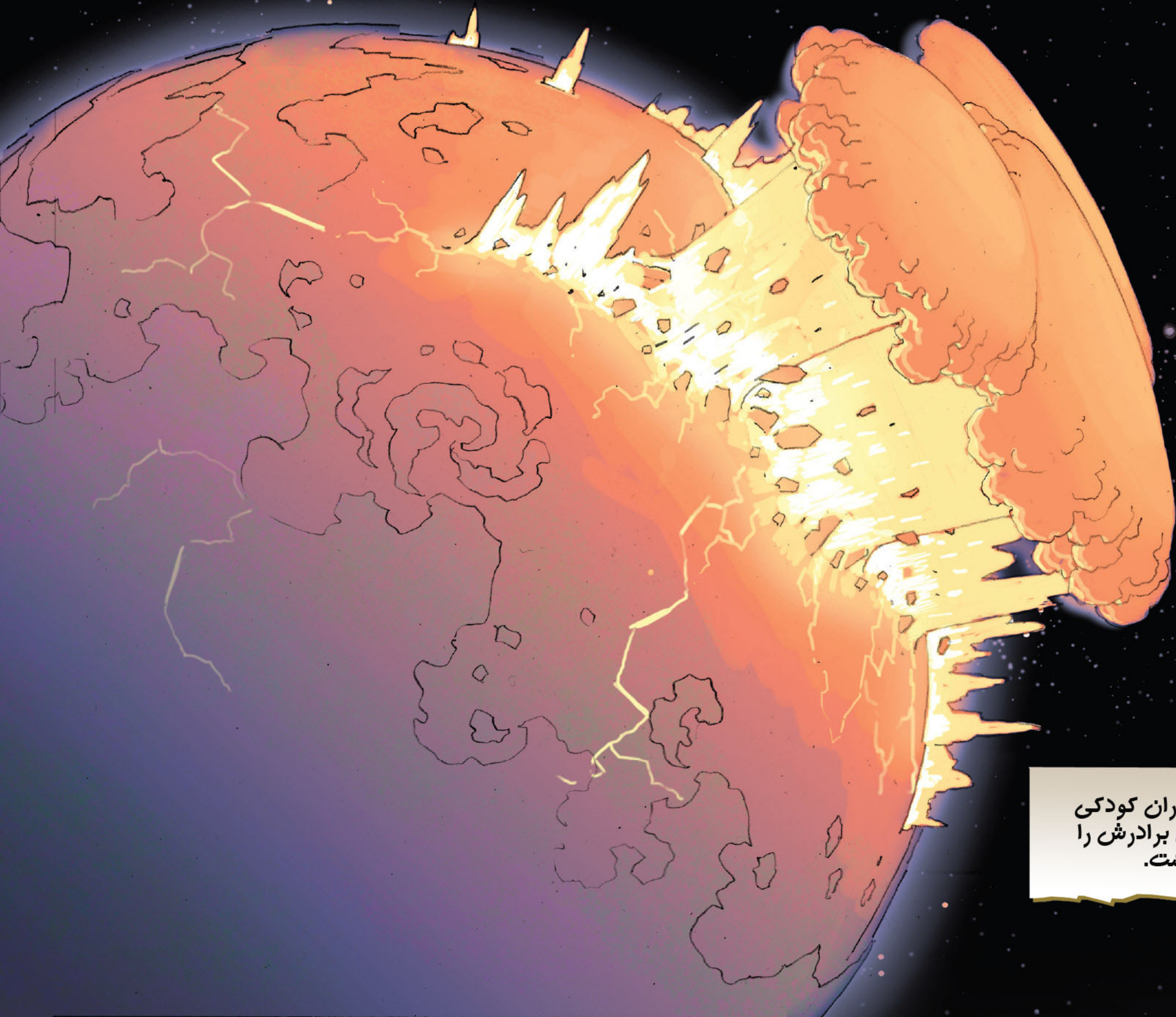
نه.

جهان هستی داره می میره. و این سیاره یکی از نشانه های بیماری اونه. جهانی بزرگ که ماده ای اسید گونه از خود تولید می کنه.



ولی فکر کنم اینبار دردت بیاد.

یک سیاره شبیه بمب ناپالم.



لوکی از دوران کودکی  
قصد کشتن برادرش را  
داشت.

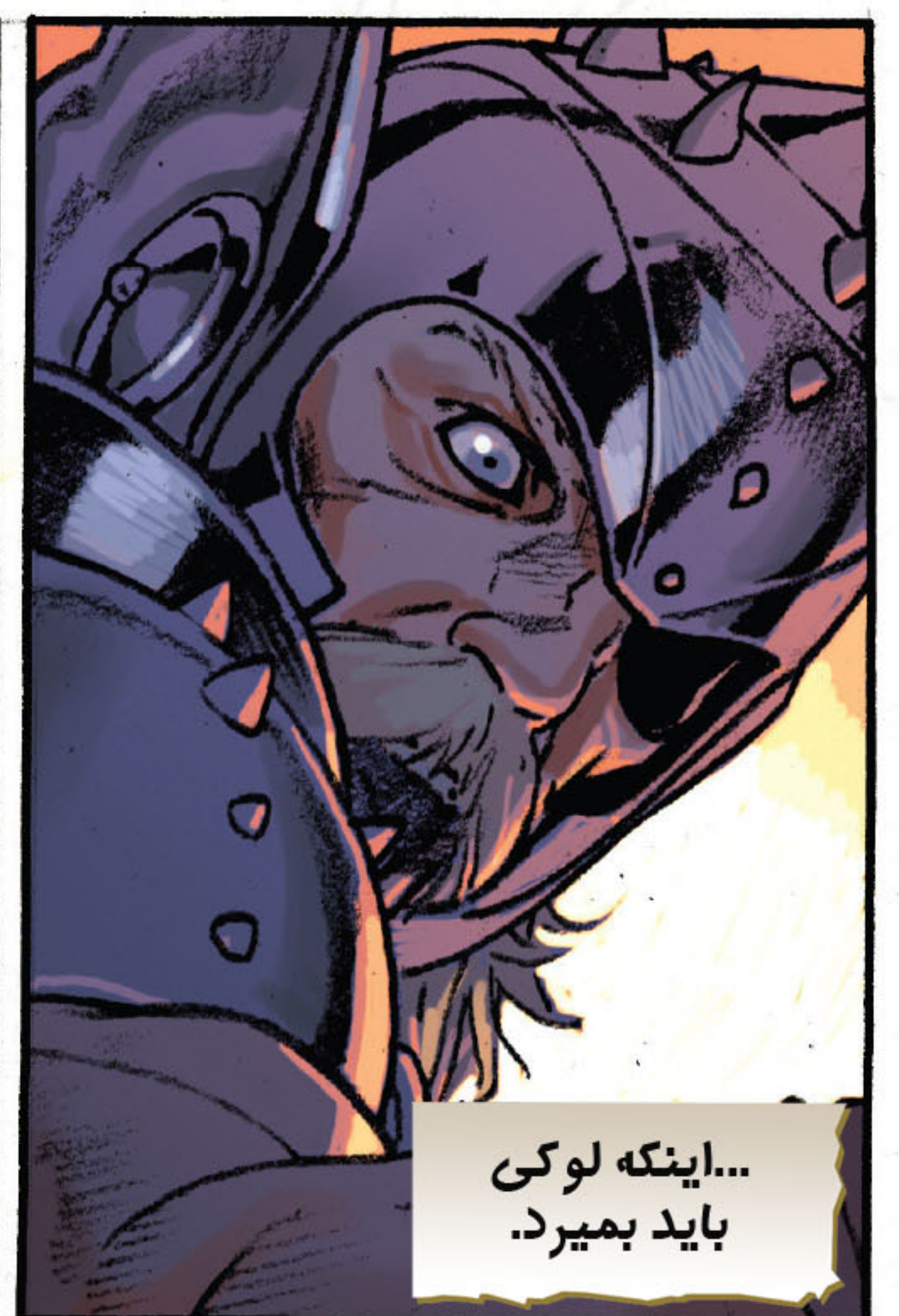


و احتمالاً روزی فرا برسد  
که موفق به این کار شود.  
ثور از این موضوع اطلاع  
داشت.

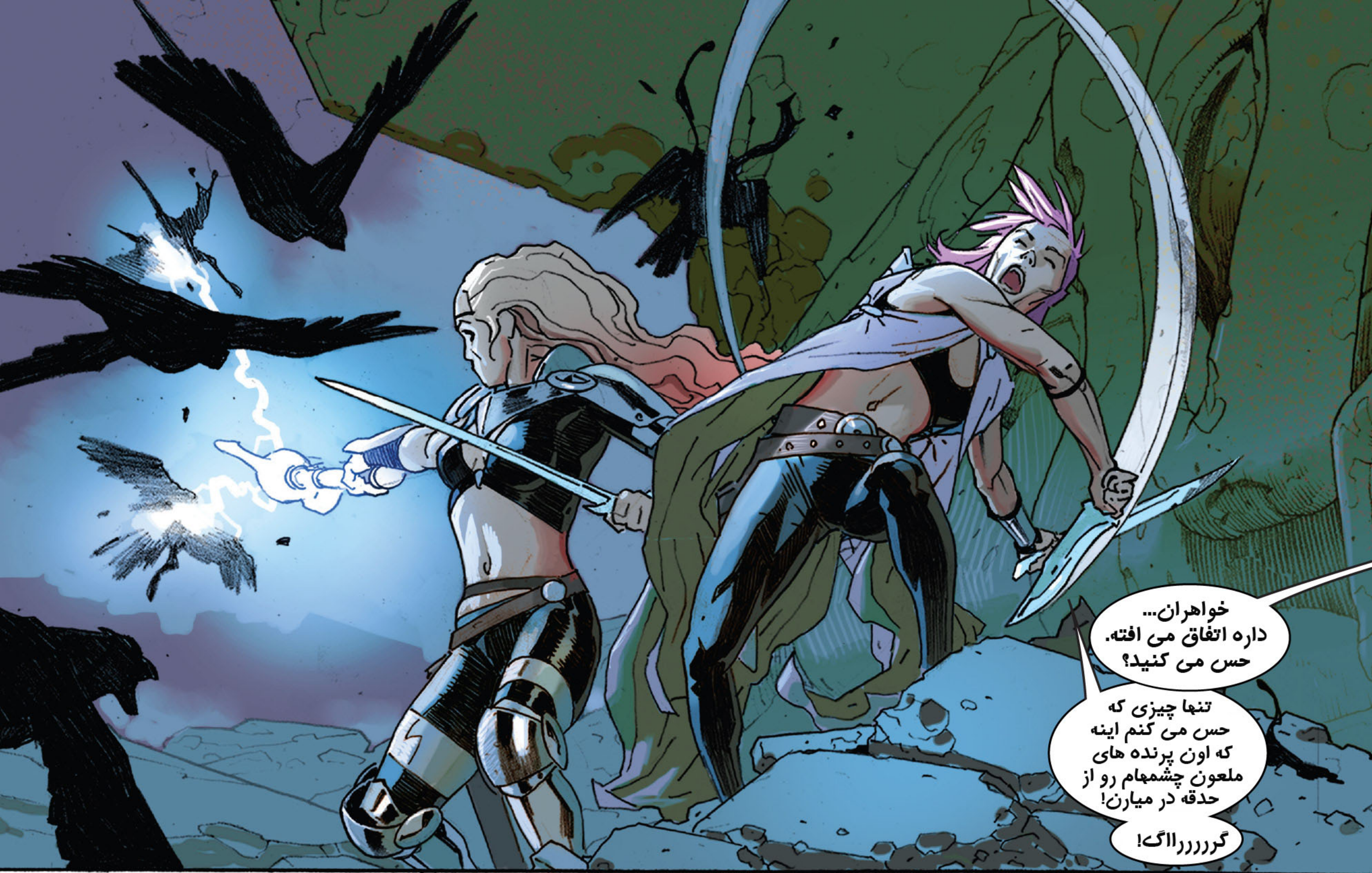
ولی همیشه ثور با مهربانی با  
برادر دمدمی مزاجش رفتار  
می کرد و همیشه امیدوار بود  
که روزی فرا برسد که برادرش  
نجات یابد.



ولی برای اینکه جهان هستی بقا داشته  
باشد و بعد از خدایان به زندگی ادامه  
دهد، شاه ثور الان این حقیقت سیاه  
را پذیرفته است...



...اینکه لوکی  
باید بمیرد.



خواهران...  
داره اتفاق می افته.  
حس می کنید؟

تنها چیزی که  
حس می کنم اینه  
که اون پرنده های  
ملعون چشمهام رو از  
حدقه در میارن!

گررررراااگ!



دارم حسش می کنم. آژگارد  
داره می سوزه. باید برگردیم  
خونه.

خیلی دیر  
شده. آژگارد قبل  
از اینکه ترکش کنید  
از بین رفته بود  
و حالا دیگه وجود  
نداره.

ولی توی  
کتاب مقدس  
نوشته شده.

دقیقاً  
همینطوره!



فریگ،  
حق با شادراکه  
و تو اینو  
می دونی.

اون یه  
دیوونه است  
الی.

همچین غلط  
هم نمی گه.

این به  
آژگارد مربوط  
نمی شه.

در مورد همه موجوداته.  
یا به ما و حتی  
پدر بزرگ ثور.

باید راهی  
برای متوقف کردن  
لوکی و نجات جهان  
وجود داشته باشه.  
باید برگردیم.



GAAARRGH!!!



اگه زودتر  
فکری برای فرار  
نکنیم، باید راهی  
برای فرار از مری این  
هیولای پرنده پیدا  
کنیم!



من به  
تکه از بیفرست  
همراهم. می توئم  
خودمونو به هر نقطه ای از  
جهان منتقل کنم. شادراک  
کجا باید بریم؟

من جایی  
نمی رم. یه کتابدار  
هیچوقت کتابخانه  
خودشو تنها  
نمی ذاره...



...تا زمانی که زمان انتقال اونجا به  
دیگری فرا رسیده باشه. بگیرش الیویس  
ووندندوتر.

چطور؟ من  
حتی نمی توئم  
از کجا شروع  
کنم!

می دونی.  
به اندازه کافی  
کتاب خوندی که  
بدونی وقتی دنبال  
پایان باشی...



...از  
ابتدا شروع  
می کنی.

همین کارو  
می خوام بکنم.  
ببین... الان یادم  
اومد خدای چی  
هستم.



اسم من  
شادراکه، خدای  
بمب ها.

و براتون  
بهترین آرزوها رو  
دارم شاهزادگان  
طوفان.

فعلاً خدا حافظ.



شهر آمنی پوتنس  
از تکه های سفال آفرینش  
ساخته شد و با شراره هایی  
از اولین خورشید برافروخته  
شد.

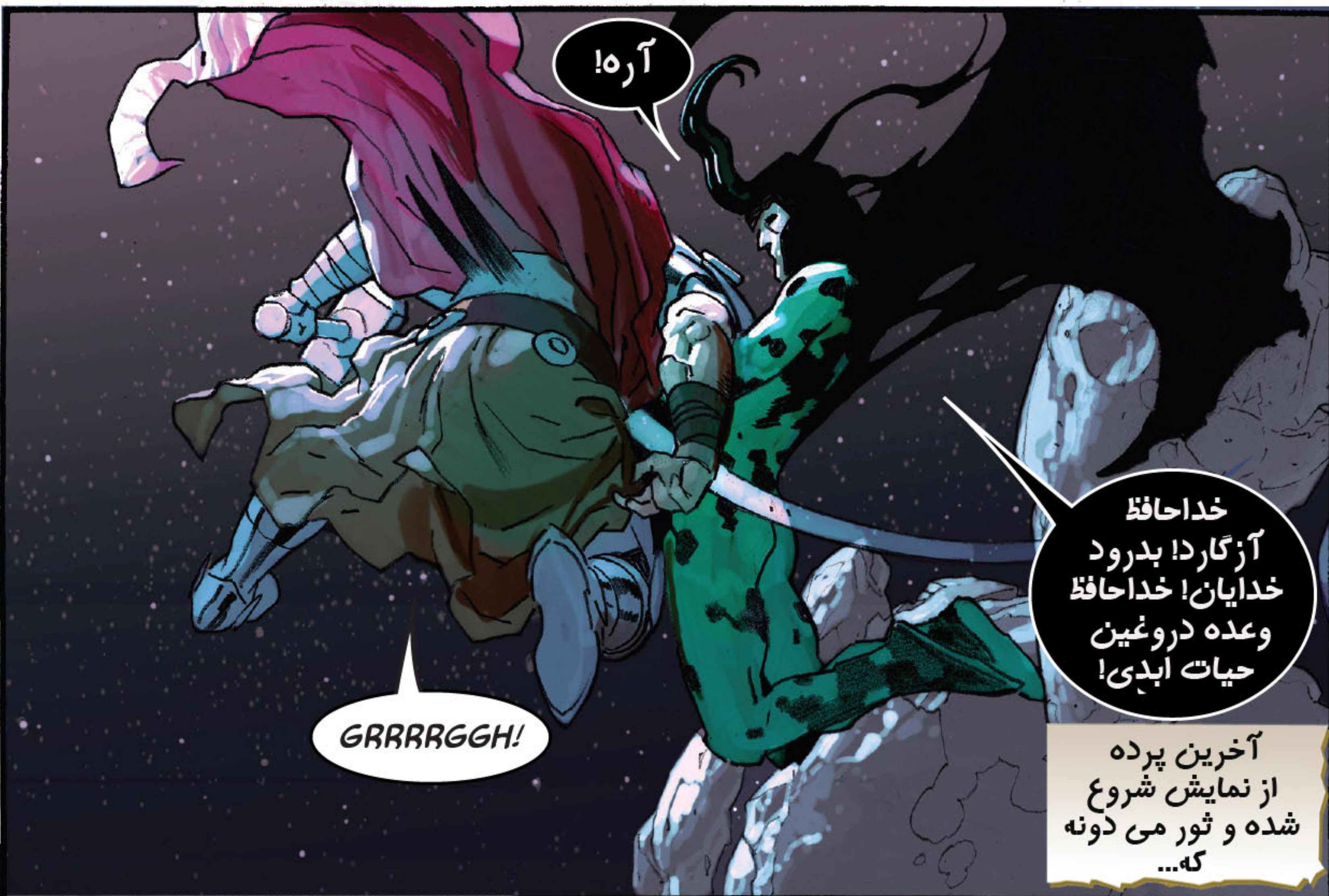


و حالا به  
وضعیت آتش  
و غبار برمی گردد.



شاه ثور از فاصله ای با  
فاصله چندین کهکشان اینو  
حس می کنه.

شهر آمنی پوتنس.  
نه...

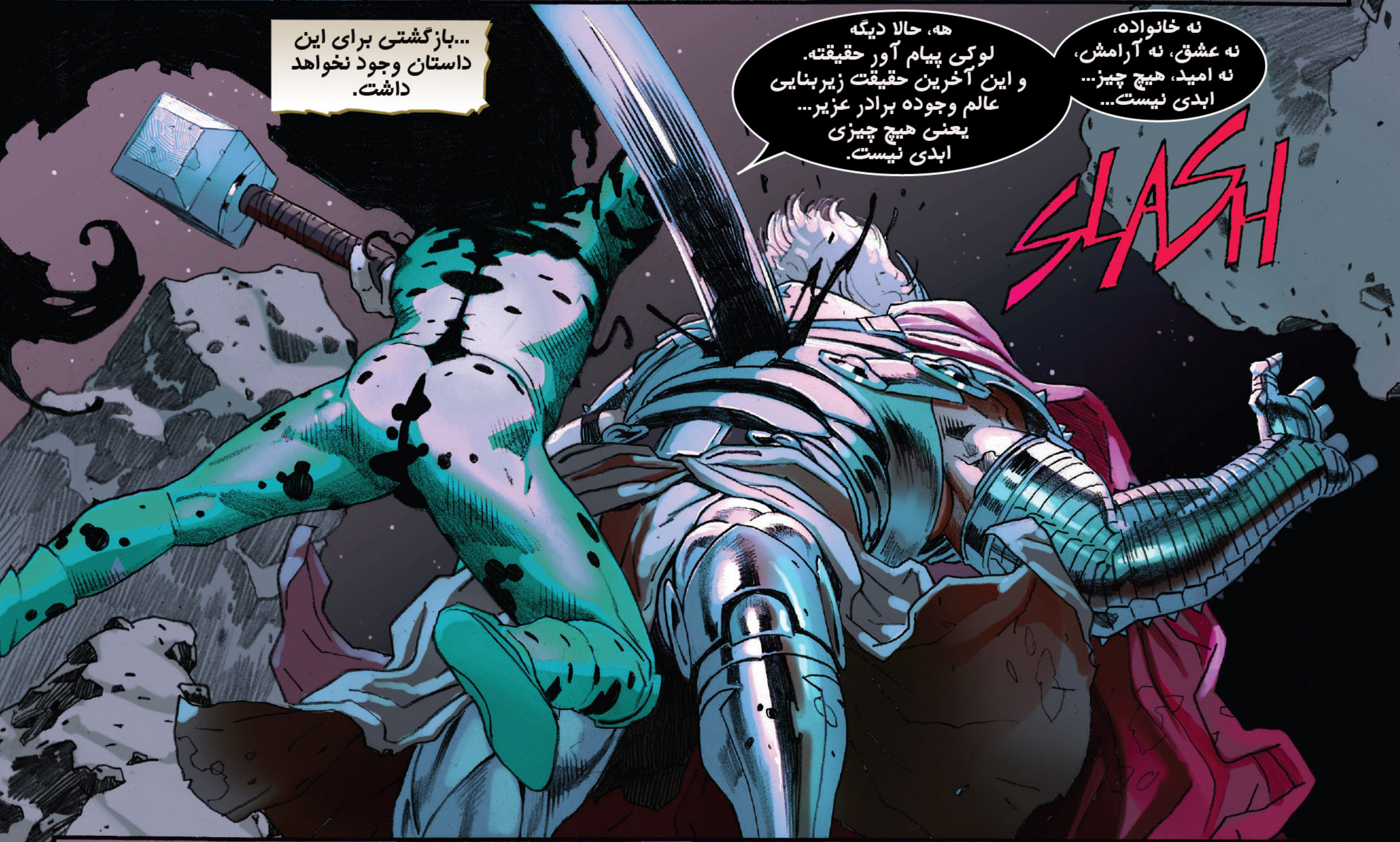


آره!

GRRRRGGH!

خداحافظ  
آزگارد! بدرود  
خدایان! خداحافظ  
وعده دروغین  
حیات ابدی!

آخرین پرده  
از نمایش شروع  
شده و ثور می دونه  
که...



...بازگشتی برای این  
داستان وجود نخواهد  
داشت.

هه، حالا دیگه  
لوکی پیام آور حقیقته.  
و این آخرین حقیقت زیربنایی  
عالم وجوده برادر عزیز...  
یعنی هیچ چیزی  
ابدی نیست.

نه خانواده،  
نه عشق، نه آرامش،  
نه امید، هیچ چیز...  
ابدی نیست...

SLASH



...غیر از  
لوکی!

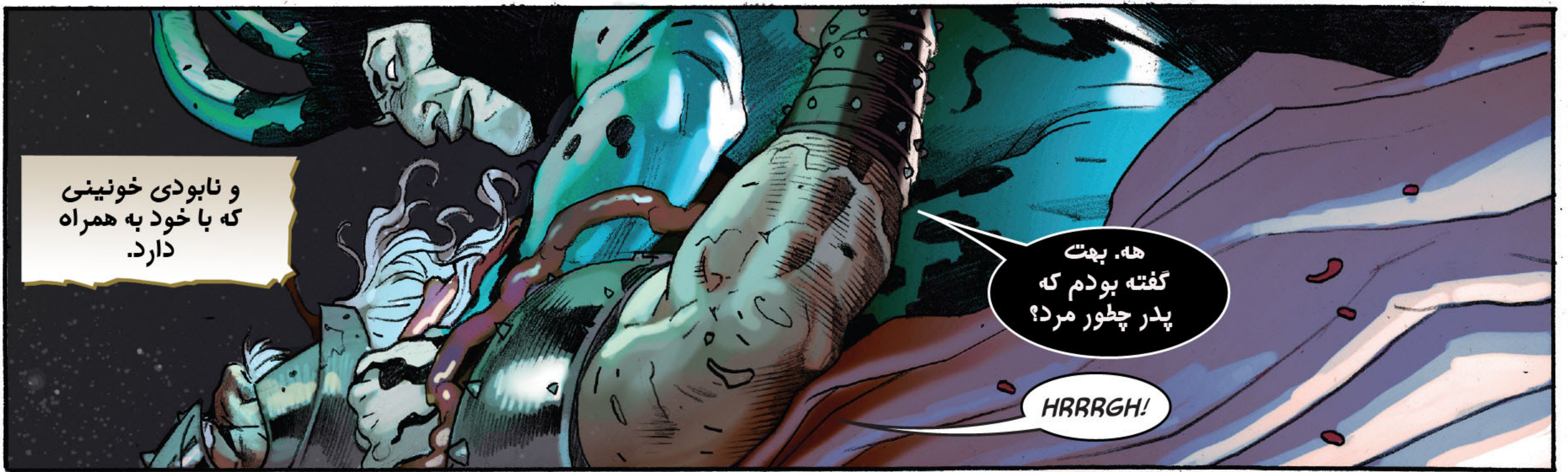
AAAARRRRREEEEIIGGGHHH!!!

وقتی اعضای داخلی ثور  
دریده می شوند و در کهکشان  
پخش می شوند، درد اصلی  
از زخمهای او نیست، بلکه  
صداقت موجود در کلام لوکیست  
که دردآور است.

HHACK

آن همه دوران های  
طولانی که به تقلا گذشت  
و در نهایت هیچ...جز  
زشت ترین حس تنفر  
و حقیرترین حس حسادت  
موجود بین نزدیک ترین  
اعضای یک خانواده.





و نابودی خونینی  
که با خود به همراه  
دارد.

هه. بهت  
گفته بودم که  
پدر چطور مرد؟

HRRRGH!



بهمش تلقین  
کردم که در مورد  
همه اونجا مقصر بوده  
چون منو در گهواره  
خودم خفه نکره  
بود.

دقیق ترین  
توصیفه هایی که از  
تک تک قطره های خونی  
که ریخته بودم و تمامی  
ذهن هایی که در آنها  
نفوذ کرده بودم.

درباره تمامی  
کارهای پلیدی که  
انجام داده بودم. تمام  
کارهای وحشتناکی که  
قبل از اون با کسی  
در موردشون حرف  
نزده بودم.

تو فکر می کردی  
که پدر در آرامش خواب  
مرد. ولی اینطور نیست. من  
اونو کشتم. هفته ها هر شب  
یواشکی وارد اتاقش  
می شدم و تو گوشش  
نچوا می کردم.

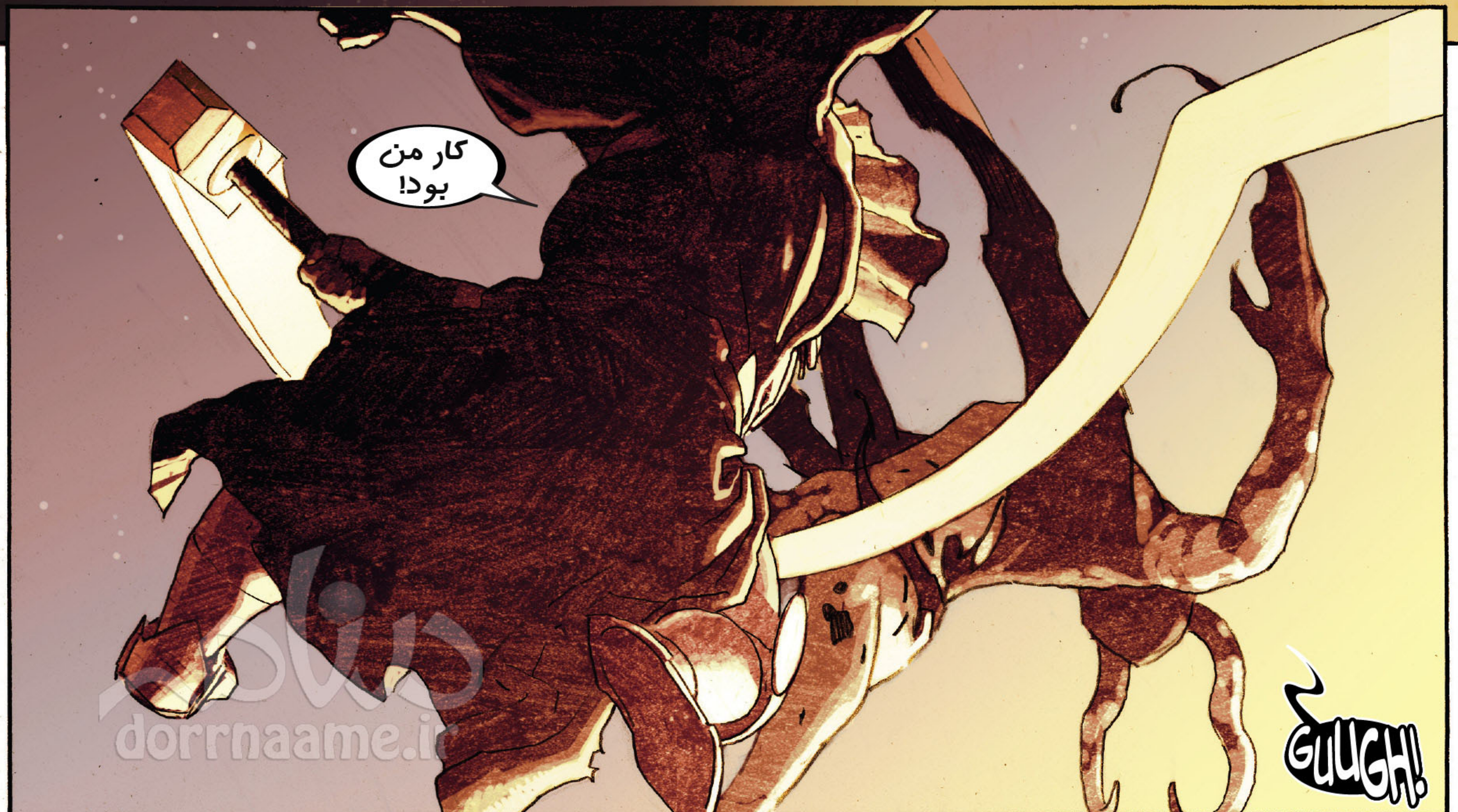


من نهایت  
میراث اودین هستم.

این کلمات بودند  
که پدرمون رو کشتند.  
او در حالی مرد که اشک های  
توأم باشرمساری خفه اش  
کرد. و چهره خندان من  
آخرین تصویری بود  
که دیدم.

در مورد  
تو هم همینطور  
خواهد بود  
ثور.

نه. تو یه...  
دروغگویی. تو  
پدر رو نکشتی.



کار من  
بود!



اون پوسته ای از خودش بود! دهنش از بین رفته بود! من خلاصش کردم! و روی توده ای از هیزم به بزرگی ژوتنهایم سوزوندمش!



چون اون ژوتنهایم بود! و حالا تو هم خواهی سوخت. تویی که پیشینه ات به ژوتن برمی گیرده!

نه، تو نمی تونی...



تا حالا بخت گفته بودم مادرت چطور مرد؟

HRRRK!!!



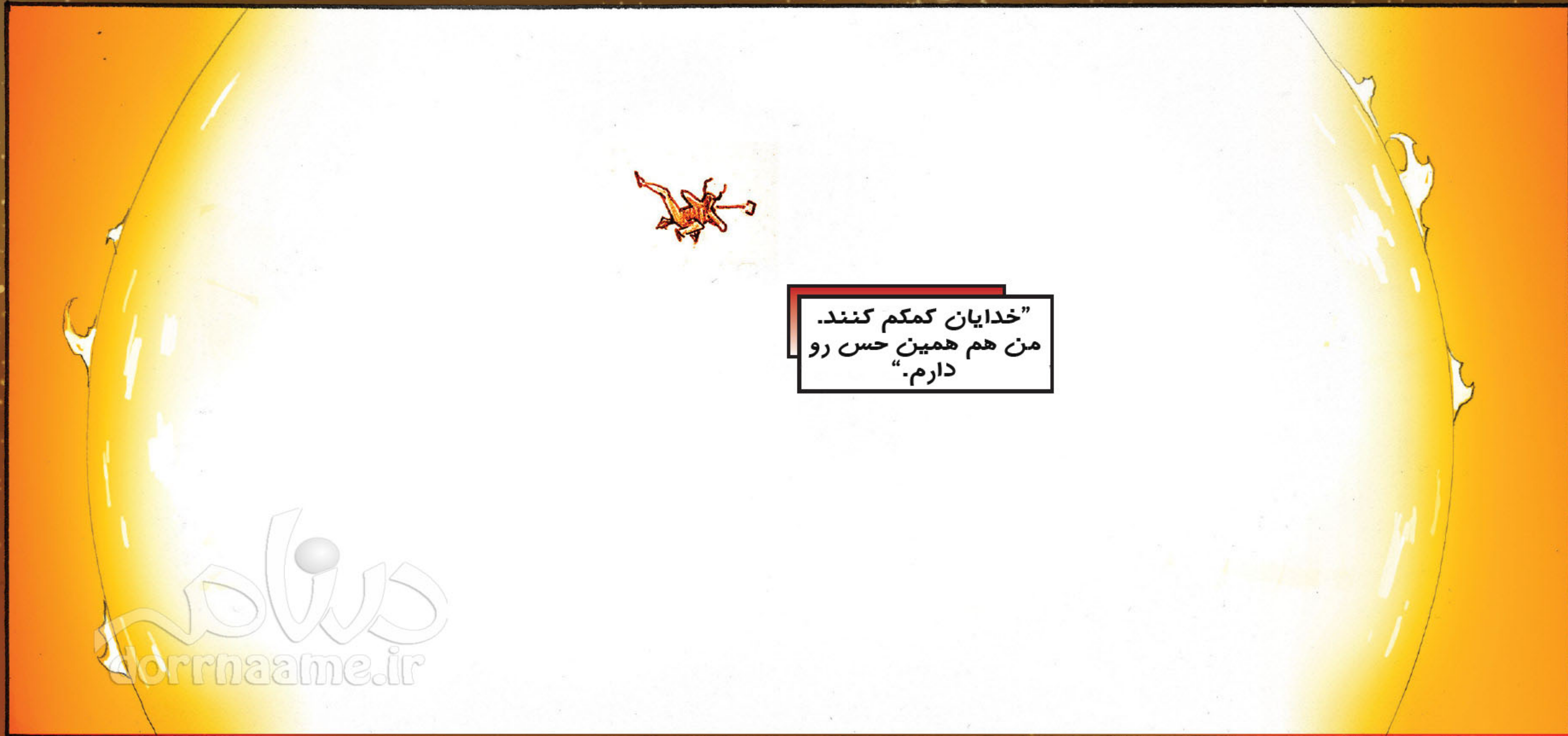
وقتی داشت می مرد، مادر ما از اینکه تو رو باور کرده بود ابراز تأسف کرد!

اون در حالی مرد که قلبش شکسته بود و اسم نفرین شده تو رو صدا می کرد!

تو مایه تأسف و شرمساری فریجا بودی لوکی!



و از اینکه دوستت داشت، متأسف بود.



"خدایان کمکم کنند. من هم همین حس رو دارم."

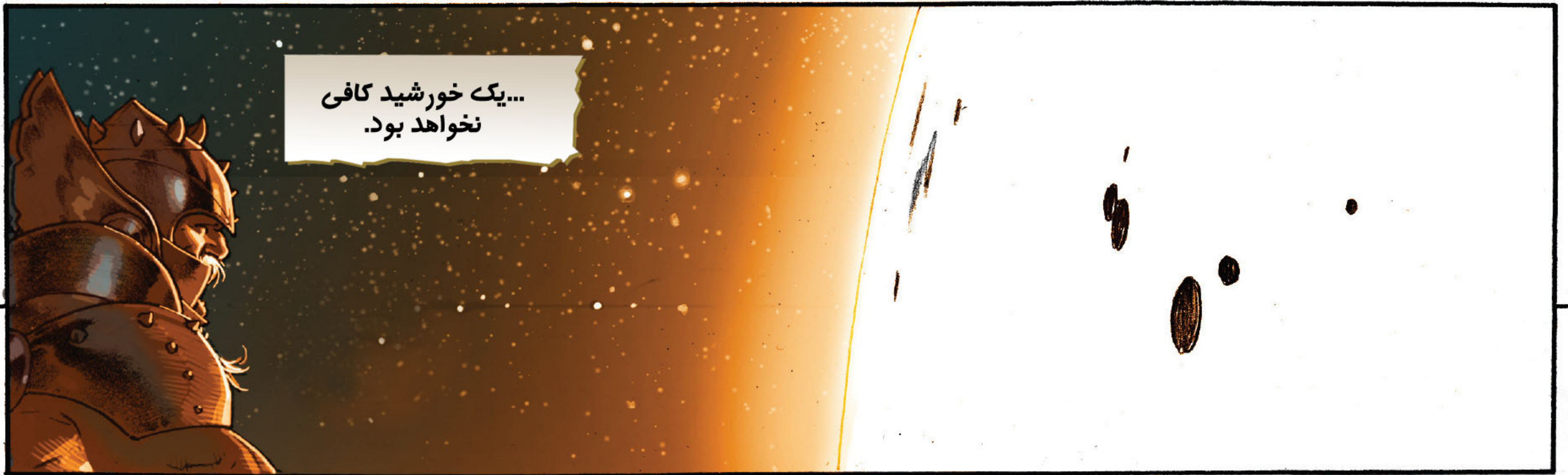


حالا پدر آژگارد همانطور که شاهد  
تجزیه شدن برادرش در برابر اشعه های  
خورشید است، به این فکر می کند  
که خدای دروغ جدید است.

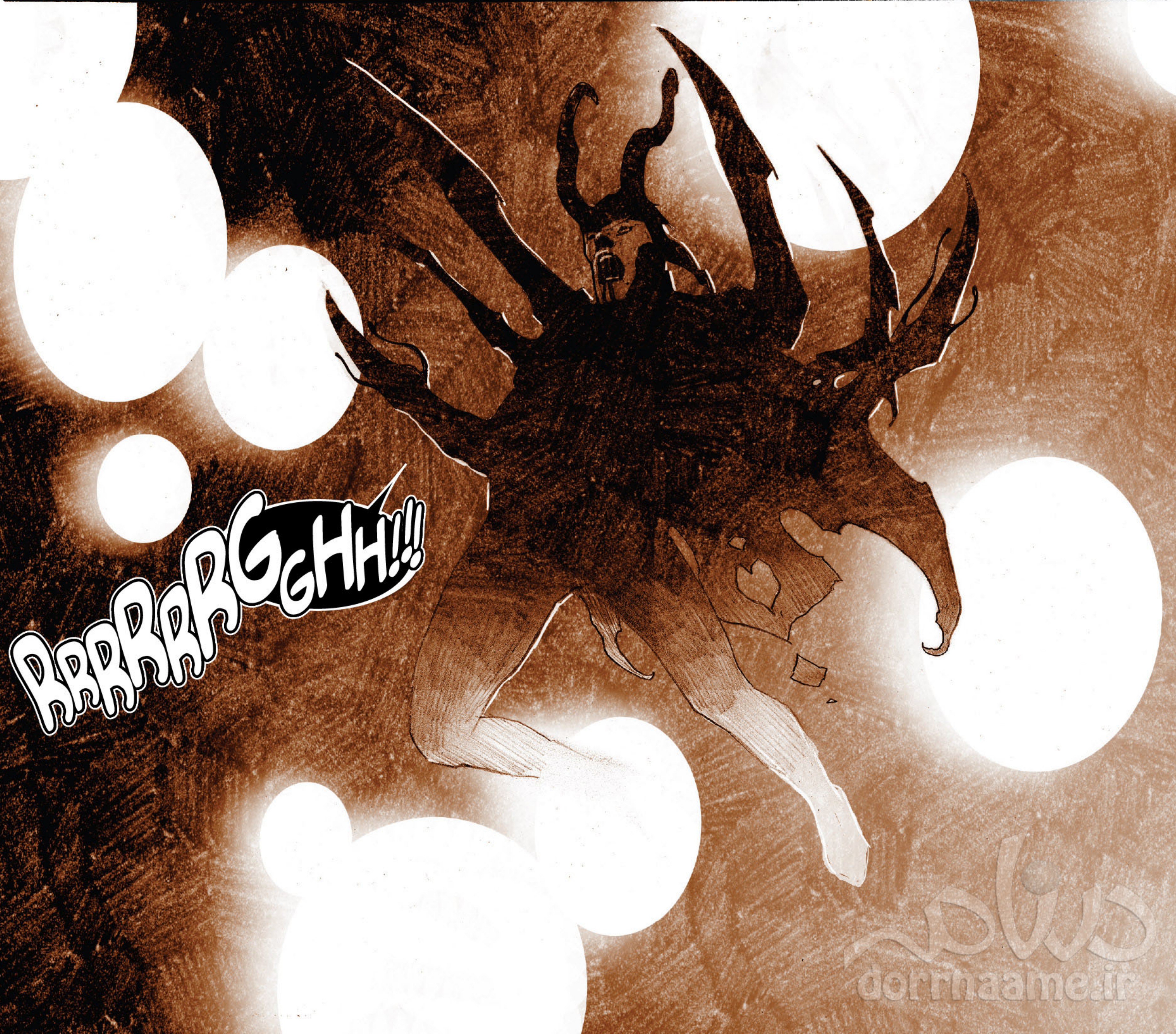


چون می تواند ادعا کند  
که قلبش در برابر فریادهای  
لوکی سخت شده، ولی اشک های  
او روایتی دیگر دارند.

ولی آیا دلیل این اشک  
از دست دادن برادرش است  
یا وحشت از اینکه این بار...



...یک خورشید کافی  
نخواهد بود.



RRRRRGGH!!!



بین  
پدر آژگارد! من  
همین الان  
خورشیدت رو  
نابود کردم!

حدس  
بزن بعدش  
نوبت چیه!

HHHREEEGGHH



میدگارد جدیدت  
که تازه متولد شده.  
خیلی سخاوتمند بودس که  
شعله زندگی رو اونجا  
روشن کردی...



...تا لذت  
نابودی دوباره  
اون نصیب من  
بشه.



درست  
همون لحظه  
که کارم با تو  
تموم می شه.



گور، خدای  
خداکش ها.

به...  
همین خاطر  
همتون باید  
بمیرید.

ادامه دارد



دورناامه  
dorrnaame.ir